دربارهٔ «کبک‌شکستن»

سیدمرتضی میرهاشمی *

چکیده

زبان فارسی زبانی است ترکیب‌پذیر. همین موضوع سبب شده که بعضی شاعران و نویسندگانی که از خلاقیت ذهنی خوبی برخوردار بوده‌اند بکوشند تا به خلق ترکیب‌های تازه دست یابند. نظامی گنجه‌ای از جمله گویندگانی است که در آثارش با صدها ترکیب تازه و بی‌سابقه روبه‌رو می‌شویم. نظامی از یک سو به‌جهت بهره‌مندی از هوش و استعداد فراوان و از سوی دیگر هم به‌لحاظ آنکه ذوق اهل زمانه خواستار سخن تازه بود و هم از آن رو که تکامل طبیعی زبان ایجاب می‌کرد، توجه خاصی به این موضوع نشان داده است. اگرچه نظامی در ساختن ترکیب‌های جدید خود را به بعضی ترکیب‌های خاص محدود نمی‌کند، روی‌هم‌رفته تعابیر کنایی در آثار او بسامد بالاتری دارد. یکی از این ترکیب‌ها ترکیب کنایی "کبک‌شکستن" است که داستان‌سرای گنجه تنها سه بار از آن در *خسرو و شیرین* و *شرفنامه* استفاده کرده است. معانی‌ای که در فرهنگ‌های لغت برای این ترکیب کنایی نوشته‌اند بدین قرار است: عشوه‌کردن، پی‌گم‌کردن و پنهان‌داشتن راز. دربارهٔ ساختار این ترکیب هرچند در جایی بحثی نشده است، می‌توان در این مورد به فرضیه‌هایی چند قائل شد. آنچه در این نوشتار بدان می‌پردازیم از طرفی به این فرضیه‌ها مربوط می‌شود و از طرف دیگر به معانی ذکرشده در فرهنگ‌ها تا دریابیم که این معانی تا چه اندازه قابل اعتناست و آیا معنی دیگری نیز برای آن متصور است یا نه.

کلیدواژه‌ها: کبک، ترکیب، کبک‌شکستن، کنایه، معنی، تصحیف، نظامی.

---

* دانشیار دانشگاه خوارزمی d_mirhashemi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۳ تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱۵

فصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۰، شمارهٔ ۷۳، پاییز ۱۳۹۱

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

مقدمه

برای غالب کسانی که سرگرم مطالعه و تحقیق در عرصهٔ زبان و ادب فارسی هستند، بی‌تردید ترکیب‌پذیربودن این زبان امری قابل‌ملاحظه و ملموس است و چه‌بسا این سهولت ترکیب و انواع آن را از مختصات زبان فارسی به‌شمار می‌آورند (خانلری، ۱۳٦۹: ۵۳/۳). وقتی سخن از کلمات مرکب در میان می‌آید روشن است که منظور از آن کلمه‌هایی ترکیب‌یافته از دو یا سه کلمهٔ مفرد است که از مجموع آن‌ها معنایی مستقل و بدیع حاصل می‌شود (همان). بسیاری از این کلمات مرکب در آثار شاعران و نویسندگان پارسی زبان از نوع ترکیبات کنایی است،[1] یعنی ترکیباتی که در معنایی جز معنای اصلی خود به‌کار رفته‌اند. برای آشنایی بیشتر با این‌گونه ترکیب‌ها کافی است نگاهی به فرهنگ‌های لغت یا آثار برجستهٔ ادب فارسی ـ خواه نظم و خواه نثر ـ بیندازیم. فراهم‌بودن زمینه‌های مساعد برای پدیدآوردن ترکیبات تازه موجب‌شده تا در بعضی ادوار ادبی شاهد ظهور گویندگان و نویسندگان خلاقی باشیم که از یک سو به نیروی هوش سرشار و قریحهٔ توانای خود و از دیگر سو به یاری قدرت خیال بی‌نظیری که از آن برخوردار بوده‌اند، دست به ساخت ترکیب‌های بی‌شماری زده‌اند که عمدتاً ترکیب‌هایی غریب و بدیع هستند. ناگفته نماند که همین ترکیب‌های نو و تازه هنگامی که همچون جویبارهایی روان در بستر زبان فارسی جاری شد اسباب غنای هرچه بیشتر این زبان را فراهم آورد. این بسط دایرهٔ واژگانی زبان وقتی به‌خوبی خود را نشان می‌دهد که مقایسه‌ای میان آثار قرون ششم و هفتم با آثار نخستین دوره‌های شکل‌گیری زبان دری و تدوین نخستین نوشته‌ها به زبان فارسی صورت گیرد.

همان‌گونه‌که پیشتر اشاره شد، در گسترش دایرهٔ واژگانی زبان فارسی نقش شاعران و نویسندگان خوش‌قریحه و برخوردار از استعدادهای کم‌نظیر همواره قابل‌ملاحظه است. از جملهٔ این گویندگان خوش‌سخن حکیم نظامی گنجوی است. نظامی که یکی از سرآمدان پهنهٔ شعر فارسی به‌شمار می‌آید، در قرن ششم هجری می‌زیست. او با

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

پدیدآوردن پنج مثنوی ارزشمند که به *خمسهٔ نظامی* شهرت یافته، تحولی شگرف را هم در عرصهٔ داستان‌سرایی و به‌ویژه داستان‌های بزمی و غنایی به‌وجود آورد و هم اینکه با ساختن ترکیبات بی‌شمار به زبان فارسی به‌لحاظ واژگان قوت بخشید. بی‌سابقه‌بودن بیشتر این ترکیبات سبب‌شده که این گویندهٔ داستان‌سرا در این عرصه هم به شخصیتی بی‌بدیل بدل شود.

اینکه نظامی در استفاده از ترکیب‌های تازه برای خود حد و مرزی نمی‌شناسد و اصرار دارد که حتی‌الامکان آثار خویش را پر کند از صدها تعبیر نو و چه بسا بی‌سابقه، البته جای شگفتی نیست. هم ذوق اهل زمانه چنین فضایی را برای او فراهم ساخته و هم اینکه خلاقیت وی این فرصت را به او می‌دهد. هرچند نظامی در خلق انواع ترکیب قدرت و مهارت خود را نشان می‌دهد، با این حال وقتی دست به‌کار ساختن ترکیب‌های تشبیهی و استعاری و کنایی می‌زند سخن او از لونی دیگر می‌گردد، چراکه در چنین مواردی خواننده با تصاویر شعری زیبایی روبه‌رو می‌شود که بر لطف و ملاحت این قبیل ترکیب‌ها می‌افزاید.[۲]

آنچه در این نوشتار مدّنظر است تنها پرداختن به برخی ترکیبات نادر است که استفاده از آن در حدی بسیار اندک صورت گرفته است و از این روست که تأمّل و درنگ در ساختار آن‌ها تا اندازه‌ای ضروری و لازم می‌نماید. از جملهٔ این ترکیبات می‌توان به ترکیب «کبک‌بشکستن» اشاره کرد.

تأملی در ترکیب کنایی «کبک بشکستن»

این تعبیر کنایی، چنان‌که از ظاهر آن برمی‌آید، مرکب از دو واژهٔ اصلی «کبک» و «شکستن» است که حرف "بـ" نیز بدان افزوده شده است.[۳] بدیهی است که هریک از این دو کلمه (کبک و شکستن) به‌تنهایی نه‌تنها برای خواص و اهل ادب بلکه برای غالب کسانی که فارسی زبان مادری‌شان است یا با زبان فارسی آشنا شده‌اند، پوشیده

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

نیست. اما شاید شکل ترکیب‌شدهٔ این دو واژه و مفهومی که در فرهنگ‌ها برای آن نوشته‌اند برای بسیاری از مردم ناشناخته باشد. پیش از آنکه بخواهیم به گفتگو دربارهٔ این تعبیر کنایی بپردازیم و معنا و مفهوم آن را مورد مداقّه قرار دهیم و نیز حدس و گمان‌هایی را دربارهٔ ساختار آن مطرح کنیم، جا دارد که نگاهی گذرا به حضور «کبک» در شعر شاعران پارسی‌گوی، دست‌کم تا قرن ششم و عصر نظامی، که موضوع اصلی این نوشتار به ترکیبی از ساخته‌های وی اختصاص یافته، بیندازیم و بعضی از تصاویر شعری برساخته با این عنصر طبیعی را نیز از نظر بگذرانیم.

گویندگانی که در این ادوار به‌گونه‌ای از کبک در اشعار خود استفاده کرده‌اند غالباً به چند ویژگی از ویژگی‌های آن بیشتر نظر داشته‌اند. این ویژگی‌ها عمدتاً شامل موارد ذیل است:

نوع حرکت و رفتار کبک که از آن به خرامیدن یا کش‌خرامی تعبیر شده است.

بانگ و آواز خوش آن که در قالب «خنده» یا «قهقههٔ» کبک بیان شده است.

تقابل کبک با باز و عقاب و شاهین و باشه و اشاره به ناتوانی کبک در روبه‌روشدن با این پرندگان شکاری.

شاعران غالباً از "خرامیدن" که در لغت به معنی راه‌رفتن به ناز و زیبایی آمده (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل خرامیدن) برای به تصویرکشیدن شیوهٔ حرکت و رفتار معشوق یا زیبارویان به‌طور عام ـ خواه غلامان و خواه کنیزان ـ استفاده کرده‌اند، چنان‌که مثلاً در این ابیات از مسعود سعد و سنایی دیده می‌شود:

مسعود سعد در غزلی خطاب به معشوق گفته است:

خرامان چو کبک دری از وثاق　　برون آمده بر زدی آستی

(مسعودسعد، ۱۳۸٤: ٥٦۳۹)

سنایی در جایی درقالب استعاره از معشوق به کبک دری تعبیر می‌کند و آن‌گاه از خرامیدن او سخن می‌گوید:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

باز کردار همی صید کند دیده و دل چون خرامید به بازار در آن کبک دری
(سنایی، ۱۳۶۲: ٦٤٣)

با این حال، گاه دیده شده که بعضی از شاعران چون منوچهری در مدح اسب ممدوح و در بیان حرکت آرام و دلنشین آن از لفظ خرامیدن استفاده کرده‌اند:

گاه رهواری چون کبک و گاه جولان چون عقاب گاه برجستن چو باشه گاه برگشتن چو باز
(منوچهری، ۱۳٦۳: ٤۳)

دربارهٔ خندیدن یا قهقههٔ کبک نیز این نکته شایان ذکر است که در شعر شاعران عصر غزنویِ اول، همچون فرخی و منوچهری و دیگران، چنین تصویری به‌چشم نمی‌خورد. اما فی‌المثل تعبیرکردن از آواز کبک به «شعرسرایی» یا «نواختن ناقوس» را می‌توان در میان سروده‌های آنان یافت.[٤] با این حال در فاصله‌ای نه چندان دور از این دوره و در شعر برخی از شاعران دورهٔ دوم حکومت غزنوی همچون مسعود سعد گاه با تصاویر شعری با محوریت خنده و قهقههٔ کبک روبه‌رو می‌شویم، مانند این بیت:

بر کوه به قهقهه درآمد از شادی کبک کوهساری
(مسعود سعد، ۱۳۸٤: ٤۲۳)

خندیدن یا قهقههٔ کبک، که درواقع تعبیری استعاری است، در آثار نظامی در سطح گسترده‌تری به چشم می‌خورد که این موضوع می‌تواند با غنایی‌بودن آثار او مرتبط باشد.[٥]

ملموس‌ترین و در عین حال گسترده‌ترین شکل حضور کبک در اشعار شاعران پارسی‌گو مربوط می‌شود به مواردی که شاعران از تقابل این پرنده با پرندگان شکاری که در کمین آن‌اند سخن می‌گویند. مثلاً وقتی شاعری می‌خواهد از عدل و داد ممدوح خود یاد کند موضوع کبک و باز را پیش می‌کشد، چنان‌که در ابیات زیر از امیر معزی و سوزنی سمرقندی می‌بینیم:

ای مبارک خسروی کز عدل تو یابد امان سینهٔ درّاج و کبک از چنگل باز و عقاب
(امیرمعزی، ۱۳٦۲: ٦٦)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

که آشیانه کنـد کبـک بـر سـر شـاهین جهان چنان‌است از عدل خسرو شـاهان

(سوزنی، ۱۳۳۸: ۳۲۸)

نظامی در جایی از *خسرو و شیرین* از زبان شـیرین کـه در قـصر خـویش را بـه روی خسرو بسته است، در پاسخ خـسرو کـه کـار معـشوق را از رسـم میهمـان‌نـوازی بـه دور می‌داند، می‌گوید:

نه مهمانی تویی باز شکاری طمع داری به کبک کوهساری

(نظامی، ۱۳۶۲ الف: ۳۰۷)

صرف‌نظر از این موارد که کاربردی عـام‌تـر داشـته، بـا تـصویرهای دیگـری نیـز در دیوان برخی شاعران به‌ویژه شاعران آذربایجان روبه‌رو می‌شـویم کـه بـه نظـر مـی‌رسـد حاصل ابتکار و خلاقیت ذهن این دسته از گویندگان است. چنان‌که مثلاً خاقانی از «لب خونین» و «مهر» کبک یاد می‌کند و مجیرالدین بیلقانی از «خرقه‌پوشیدن» و «فاسق‌بودن» آن سخن می‌گوید.[۶]

آنچه دربارهٔ کبک در زبان شاعران نخستین ادوار شعر فارسی گفتـه شـد و تـصاویر شعری مرتبط با آن، هرچند از تنوعی برخـوردار اسـت، روی‌هـم‌رفتـه بـه‌لحـاظ کمیّـت چندان گسترده نیست. اگرچه گویندگان متعددی سعی کرده‌اند در اشعار خود به‌نحوی از این عنصر استفاده کنند، ترکیب آن با کلمهٔ «شکستن» و بـه‌کـاربردن آن در مفهـومی تازه تنها در برخی مثنوی‌های نظامی به‌چشم می‌خورد. درست است که در مواردی کـه از تقابل کبک و پرندگان شـکاری سـخن رفتـه مـی‌تـوان شکـستن کبـک را در معنـای قاموسی آن یعنی از بین‌بردن و مغلوب‌ساختن کبک تصور کرد، اما مفهومی که غالباً در فرهنگ‌های فارسی برای این ترکیب به‌کار برده‌اند چیز دیگری است.

آنچه را فرهنگ‌نویسان دربارهٔ معنا و مفهوم کبک‌شکستن نوشته‌اند عمـدتاً نـاظر بـر معنای واحدی است و آن عبارت است از: رازنهان‌داشتن، پی‌گم‌کردن و عشوه‌کـردن.[۷] ناگفته نماند که همهٔ فرهنگ‌نویسانی که این ترکیب را در آثار خود آورده‌انـد، پـس از

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

بیان معنای آن، دو بیت از نظامی گنجوی را شاهد گفتار خویش نقل کرده‌اند: بیتی از منظومهٔ *خسرو و شیرین* و بیت دیگر از *شرفنامه*. بیتی که از *خسرو و شیرین* نقل شده مربوط به آن بخش از داستان است که خسرو ـ در حالی که از نشئهٔ شراب سرمست است و جایگاه را خالی از اغیار می‌بیند ـ هوس کام‌جویی از شیرین به سرش می‌زند. شیرین که برخلاف خسرو در مستی به سر نمی‌برد، به خواستهٔ وی وقعی نمی‌نهد و می‌کوشد تا با بیانی توأم با ادب رفتار خود را توجیه کند. از این‌رو به خسرو می‌گوید:

اگر نازی کنم مقصودم آن است — که در گرمی شکرخوردن زیان است
مرا شکر مبارک شاه را قند — چو زین گرمی بیاساییم یکچند
(نظامی، ۱۳۶۳ب: ٤٤)

خسرو که از رفتار و گفتار شیرین ناخرسند است در پاسخ عذرانگیزی شیرین چنین می‌گوید:

تو را این کبک بشکستن چه سودست — که باز عشق کبکت را ربودست
وگر خواهی که در دل راز پوشی — شکیبت باد تا با دل بکوشی
تو نیز اندر هزیمت بوق می زن — ز چاهی خیمه بر عیوق می زن
تو خود دانی که در شمشیر بازی — هلاک سر بود گردن‌فرازی
(همان: ١٤٦-١٤٧)

ظاهراً نویسندگان فرهنگ‌ها با توجه به فضای داستان و ناز و کرشمهٔ شیرین و پیوند و ارتباط ابیات پیش و پس بیت شاهد، چنین استنباط کرده‌اند که «کبک بشکستن» در اینجا معنایی جز «پی‌گم‌کردن» و «عشوه‌کردن» ندارد. بدیهی است با نظر به اینکه غالباً در فرهنگ‌ها دربارهٔ ساختار ترکیبات حرفی زده نمی‌شود و تنها به معنای آن بسنده می‌کنند، از این‌رو هیچ‌یک در پی آن نبوده‌اند که به رابطهٔ بین اجزای ترکیب با یکدیگر اشاره‌ای بکنند. البته این مطلب را هم نباید نادیده گرفت که فرهنگ‌های متأخّر همواره در ثبت واژگان و ترکیبات آثار کهن به فرهنگ‌های متقدم نظر داشته‌اند

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

و همان معانی را ـ البته خیلی‌وقت‌ها با ذکر نام آن فرهنگ‌ها ـ در اثر خود آورده‌اند و کمتر می‌بینیم که مؤلف خود درباب معنای یک کلمه اظهارنظر کرده باشد.

در *شرفنامه* ـ که بخش اعظم *اسکندرنامهٔ* نظامی را به خود اختصاص می‌دهد ـ شاعر البته در دو جا از این ترکیب کنایی استفاده کرده است: یکی آنجا که اسکندر به جنگ دارا ـ آخرین پادشاه هخامنشی ـ می‌اندیشد و اینکه چگونه بتواند بر وی دست یابد و سرزمین ایران را مسخّر خویش سازد. بنا به روایت شاعر در حالی که این موضوع تمامی فکر و اندیشهٔ اسکندر را به خود مشغول ساخته، به قصد شکار راهی صحرا می‌شود. در صحرا چشمش بر دو کبک می‌افتد که در حال جدال و کشمکش با یکدیگرند. اسکندر یکی از آن دو را به نام خود نشان می‌کند و دیگری را به نام دارا. آن‌گاه چنین می‌انگارد که هریک از آن دو پیروز شود یا شکست بخورد، آن را یادآور حال خود و دارا بداند و بر اساس آن تصمیم بگیرد. سرانجام پس از مدتی کشمکش، آن کبکی پیروز می‌شود که اسکندر آن را بر نام خود فال زده بود. اگرچه این امر موجب شادمانی اسکندر می‌شود و او را بر پیروزی بشارت می‌دهد، چیزی نمی‌گذرد که صحنه دگرگون می‌شود و کبک پیروز به محض برخاستن و به پرواز درآمدن در پشتهٔ کوه، خود شکار عقابی می‌گردد. اسکندر از دیدن این صحنه متأثر می‌شود. نظامی در به تصویرکشیدن این بخش از داستان و بیان این واقعه می‌گوید:

چو بشکست کبک دری را عقاب ملک کبک بشکست و آمد به تاب

(نظامی، ۱۳۶۳ج: ۱۴۳)

در مصراع اول بیت، چنان‌که ملاحظه می‌شود، شکستن کبک در نقش فعل مرکب به‌کار نرفته است، بلکه «شکستن» در صورت فعل متعدی و در معنای غالب‌شدن یا از پای درآوردن به‌کار رفته است و «کبک» نیز از نقش و حالت مفعولی برخوردار است. اما در مصراع دوم شاعر از ترکیب کبک شکستن استفاده کرده است. برخی شارحان آثار نظامی، شاید با توجه به معانی مضبوط این ترکیب در فرهنگ‌های لغت، آن را در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

این‌جا «پنهان داشتن راز دل» معنا کرده‌اند.[۸] اگر این نظر یا به تعبیر دیگر این معنا را بپذیریم، در آن صورت برای ایجاد رابطه و پیوند میان دو بخش مصراع دوم بیت برای دست‌یابی به معنایی ملموس و قانع‌کننده چاره‌ای نداریم جز آنکه حرف عطف «و» را که پیونددهندهٔ دو بخش جمله است از نوع «واو حالیه (ر.ک مشکور، ۱۳۴۹: ۲۰۹) بدانیم و با نظر به اینکه «به تاب‌آمدن» در اینجا جز «غمگین‌گشتن» یا «مضطرب‌گردیدن» معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد، به این نتیجه برسیم که ملک راز دل پنهان کرد در حالی که از مشاهدهٔ آن واقعه سخت غمگین و آشفته بود.

در جایی دیگر از *شرفنامه* با ابیاتی روبه‌رو می‌شویم که شاعر در آن از سبب شکست دارا در جنگ با اسکندر یاد می‌کند. در این ابیات نظامی با تأمل در معنای «شکسته‌دل» که در فرهنگ‌ها به معنی «پریشان‌خاطر و ملول آمده (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دل)، گویی می‌خواهد به این واقعیت اذعان کند که هرکس با دلی پریشان و خاطری آشفته در پی انجام‌دادن کاری برآید به نتیجهٔ مطلوبی دست نخواهد یافت. دارا نیز چون دچار این پریشانی خاطر بود، هرچند که می‌کوشید آن را پنهان سازد، سرانجام دربرابر حریف خود مغلوب شد و از پای درآمد:

چنین گفت رستم فرامرز را — که مشکن دل و بشکن البرز را
همین گفت با بهمن اسفندیار — که گر نشکنی بشکنی کارزار
شکستی کزو خون به خارا رسید — هم از دل‌شکستن به دارا رسید
شکسته دل آمد به میدان فراز — ولی کبک بشکست با جرّه باز

(نظامی، ۱۳۶۳ج: ۲۳۲)

مرحوم حسن وحید دستگردی «کبک شکستن» را در این بیت به معنی «پنهان‌داشتن راز» دانسته است. جرّه باز (بازجرّه) هم که در لغت در معنای باز نر و چست و چالاک و شکاری است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل جرّه) در اینجا استعاره است برای اسکندر و رازی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

که دارا از اسکندر پنهان داشته چیزی نیست جز همان هراس و نگرانی وی در نبرد با حریف خود.[۹]

کاربرد ترکیب کبک‌شکستن از این سه موردی که بدان اشاره کردیم فراتر نمی‌رود؛ نه در آثار نظامی و نه در هیچ اثر شعری و ادبی دیگری.[۱۰] این محدودیت کاربرد و عدم رواج و گسترش آن در عین حال که کار را بر اهل تحقیق در دست‌یابی به نظری مستدلّ و عقلانی دشوار می‌سازد، همواره خوانندگان این قبیل آثار را با سؤال‌هایی چند روبه‌رو می‌کند؛ سؤال‌هایی هم مربوط به ساختار و شکل ظاهری ترکیب کبک شکستن و هم شامل معنا و مفهوم مندرج در فرهنگ‌ها پیرامون آن.

آیا نظامی بی‌واسطه و تنها به نیروی ذهن خلّاق خود دست به ایجاد چنین تعبیری زده است؟

چه نسبتی است میان کبک شکستن با عشوه و نازکردن؟

ارتباط ظاهر این ترکیب کنایی با مفهوم پنهان‌داشتن راز در چیست؟

آیا تصحیف و تغییری در جزء اسمی این ترکیب (کبک) صورت گرفته است؟

آیا ترکیب کبک‌شکستن هم از نوع ترکیب‌هایی چون نان شکستن، ناهار شکستن و دل‌شکستن و جز آن است؟

آیا معانی‌ای که فرهنگ‌ها دربارهٔ این تعبیر کنایی نوشته‌اند کاملاً قابل پذیرش است و خدشه‌ای بر آن وارد نیست؟

بدیهی است که طرح سؤال‌هایی از این دست از یک طرف مربوط می‌شود به جزء فعلی این ترکیب (شکستن) که هرچند دارای معانی متعددی است، هیچ‌یک در اینجا برای به دست دادن معنی کنایی موردنظر فرهنگ‌نویسان راه‌گشا نیست. چگونه از پیوستگی این دو کلمه مثلاً معنی عشوه‌کردن حاصل می‌شود؟ یا پنهان‌کردن راز؟ از سوی دیگر، نبودن شواهد در دیگر آثار ادبی هم راه را برای رسیدن به قولی به دور از هرگونه ابهام و شبهه می‌بندد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

شاید سهل‌ترین و در عین حال کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به مقصود آن باشد که از چارچوب معانی مذکور در فرهنگ‌ها خارج نشویم و به توجیه این معانی بپردازیم؛ توجیهی که هرچند ممکن است اقناع‌کننده باشد، به‌طورقطع از ویژگی‌های یک تحقیق علمی بهرهٔ چندانی نخواهد داشت. چنان‌که فی‌المثل بپذیریم که شاعر بی‌آنکه به پیوند اجزای ترکیب نظر داشته باشد از یک طرف با درنظرگرفتن شیوهٔ رفتار و خوش‌خرامی کبک این تعبیر را در معنای ناز و عشوه‌کردن شیرین به‌کار برده است و از طرف دیگر با توجه به اینکه «گویند کبک سر به زیر برف کند و چون در آن حال کسی را نبیند پندارد که دیگران نیز او را نبینند» (ر. ک دهخدا، ۱۳۶۳: ۲/ذیل «مثل»)، ذهن شاعر به معنی پنهان‌داشتن راز و پی‌گم‌کردن متمایل شده باشد.

در بحث پیرامون ساختار و شکل ترکیب کنایی کبک شکستن اگرچه، چنان‌که پیشتر هم اشاره شد، به نظر می‌رسد در وهلهٔ اول ذهن خلّاق شاعر خالق آن بوده باشد و عدم استفادهٔ شاعران هم‌عصر نظامی در گنجه و شروان و روی‌هم‌رفته در خطهٔ آذربایجان نیز این نظر را تأیید می‌کند، چراکه اگر این تعبیر خاص محیط زندگی شاعر بوده باشد دست‌کم باید در شعر شاعران آذربایجان هم نشانی از آن یافت. اما در اینکه شاعر بی‌واسطه این ترکیب را ساخته یا با دخل و تصرف در اجزای ترکیبی که در زبان محاوره به شکلی دیگر مورد استفادهٔ مردم بوده، تنها به‌لحاظ شباهت ظاهری آن دو به ساخت آن دست زده است. این پنداشت که تصحیفی در اجزای ترکیب صورت گرفته باشد راه را بر ابراز فرضیه‌هایی چند می‌گشاید؛ فرضیه‌هایی که هرچند ممکن است برخی معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر از بقیه به نظر آید، در مجموع در حدّ همان فرضیه باقی می‌مانند. حال با پذیرش این معنا به گفتگو پیرامون بعضی از این حدس و گمان‌ها می‌پردازیم که در مورد دگرگونی جزء اسمی این تعبیر کنایی می‌تواند مطرح شود. آنچه در این مرحله درخور توجه و تأمّل است این است که چه‌بسا حرفی یا حروفی از جزء اسمی ترکیب کبک شکستن یعنی واژهٔ «کبک» جابه‌جا شده باشد و با توجه به

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

اینکه ابدال و قلب غالباً چیزی است که در هر زبانی به‌طور نسبتاً قابل‌توجهی روی می‌دهد، این نظر قوّت می‌گیرد که دور نیست چنین تصرّفی در اینجا هم صورت گرفته باشد. به هر روی، برای دست‌یابی به معنای درست این ترکیب کنایی ناچاریم فرضیه‌های گوناگون را مورد بررسی قرار دهیم.

واژهٔ «کَپَک» یکی از واژه‌هایی است که به‌لحاظ شکل به کلمهٔ «کبک» نزدیک است. این کلمه که آن را برابر «کَفَک» دانسته‌اند، دارای معانی متعددی است. از جملهٔ این معانی باید به «کف دست» اشاره کرد (معین، ۱۳٦۲: ذیل حرف ک). تبدیل حرف «پ» به «ف» غالباً در زبان محاوره و آثار مدوّن فارسی رایج و متداول است و شواهد فراوانی برای آن می‌توان یافت؛ همچون پیروزه = فیروزه، پیل = فیل و جز آن (خانلری، ۱۳٦۹: ۸۰/۲). اما آنچه در اینجا موضوع بحث ماست همان شکل متأخّرتر کلمه یعنی «کپک» است که چنان‌که اشاره کردیم در معنای «کف دست» به‌کار رفته است. تغییراتی که در این کلمه محتمل است صورت گرفته باشد بدین‌قرار است:

«کَپَک» به‌تدریج و جهت سهولت تلفظ به «کَپْک» تغییر یافته و در تغییر ثانوی و به پیروی از قاعدهٔ ابدال «پ» به «ب» بدل شده است: کَپَک ← کَپْک ← کبک. آن‌گاه از ترکیب کلمهٔ کبک با فعل شکستن معنایی تازه همچون: کف‌زدن، شادی‌کردن و شبیه آنچه که امروز «بشکن بشکن» می‌گویند یا «بشکن‌زدن» (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل حرف ب) حاصل شده است. چنانچه این فرضیه را بپذیریم و «کبک بشکستن» را همان «کپک بشکستن» بدانیم، بین معنای آن با معنایی که در فرهنگ‌ها برای این ترکیب کنایی نوشته‌اند قرابت چندانی مشاهده نخواهیم کرد. اما در این چارچوب معنای روشن و دقیقی برای ابیات نظامی می‌توان یافت و آن اظهار شادمانی یا تظاهر به شادی و شادمانی است.

فرضیهٔ دیگر اینکه کلمهٔ «کبک» را در این ترکیب تصحیف کلمهٔ «کِیک» در نظر آوریم که یکی از معانی آن «مردمک چشم» است (خلف‌تبریزی، ۱۳٦۱: ذیل حرف

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

ک). در این حالت اگر براساس قواعد بلاغت و مقولهٔ مجاز، که یکی از انواع آن ذکر جزء و ارادهٔ کل است، بتوان پذیرفت که کلمهٔ کبک (مردمک چشم) می‌تواند در معنای چشم مورد استفاده قرار گیرد، در این صورت شاید بتوان از ترکیب آن با فعل «شکستن» همان مفهوم «غمزه» (حرکت به گوشهٔ چشم) یا عشوه‌کردن را اراده کرد که با معنای موردنظر فرهنگ‌نویسان مطابقت پیدا می‌کند. بنابراین با قبول این فرضیه با عبارتی بدین‌شکل روبه‌رو خواهیم شد: کبک شکستن=کبک شکستن=عشوه‌کردن.

فرضیهٔ سومی که باز می‌تواند در اینجا مطرح گردد این است که کلمهٔ کبک را در این ترکیب کنایی تغییریافتهٔ کَپَک = کفک که در لغت به معنای مطلق «کف» به‌کار رفته است، اعم از کف صابون، کف آب، کف گوشت، کف دهان، کف شیر و جز آن (خلف‌تبریزی، ۱۳۶۱: ذیل حرف ک) بدانیم که پس از ترکیب با فعل «شکستن» جهت سهولت و روانی تلفظ آن حرف «پ» ساکن شده و در زبان محاوره رفته‌رفته حرف «پ» به «ب» تبدیل شده باشد. نتیجه‌ای که قبول این فرضیه می‌تواند عاید خواننده کند این است که کپک شکستن همان کفک (کف) شکستن است و این می‌تواند مشغول‌شدن به‌کاری باشد که از ثبات و اعتبار تهی است. سپس با تعمیم این معنا به معنای موردنظر نویسندگان فرهنگ‌ها شاید بتوان به این معنا دست یافت: کپک شکستن (کفک شکستن)=کبک شکستن: تظاهرکردن به امری که از واقعیت بی‌نصیب است، یا به‌عبارت دیگر، پی‌گم‌کردن یا پنهان‌داشتن راز (حقیقت یک امر). ناگفته نماند که تعبیری به شکل کپک شکستن هم البته در آثار شاعران و نویسندگان دیده نشد و آنچه در اینجا مطرح است در حد همان نظر و فرضیه است.

هم‌نوایی کلمهٔ «کبک» با «کعک» و معانی‌ای که برای این کلمه در فرهنگ‌ها می‌بینیم، راه را بر بیان فرضیه‌ای دیگر هموار می‌سازد. براساس این فرضیه واژهٔ «کعک» که آن را معرّب «کاک» فارسی دانسته‌اند، دارای معانی متعددی است همچون:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

نوعی نان روغنی و شیرین؛ نان گردی که از آرد و شیر و شکر و جز آن درست کنند؛ نان خشک که از آرد خشک بی‌شیر و روغن پخته شده باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل کعک).

مردمک چشم که به عربی انسان‌العین خوانند (خلف‌تبریزی، ۱۳٦۱: ذیل کعک).

نام قلعه‌ای در آذربایجان (همان).

از میان معانی‌ای که برای کلمهٔ کعک آوردیم سه مورد اول، صرف‌نظر از تفاوت در نوع نان، هر سه یک معنا را برای ما روشن می‌سازند. حال با توجه به اینکه ترکیب فعلی «نان‌شکستن» در معنای «طعام‌خوردن و قبول دعوت‌کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷ ذیل کلمهٔ شکستن) در زبان فارسی و در آثار منظوم و منثور کلاسیک سابقه دارد، این‌گونه به نظر می‌رسد که ممکن است ترکیب کنایی کبک شکستن شکل تغییریافتهٔ کعک شکستن (نان شکستن) باشد. اما از سوی دیگر، این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که دیده‌نشدن کلمهٔ مرکب کعک شکستن در فرهنگ‌های لغت سبب پدیدآمدن این ظنّ می‌شود که چنانچه چنین ترکیبی هم رایج بوده حتماً کاربردی محلی و محاوره‌ای داشته است. بر فرض درستی این نظر باز هم این مطلب که آیا نظامی آن را از زبانی محلّی گرفته و با تصرف در آن ترکیب کبک شکستن را ساخته است یا اینکه در زبان غیرنوشتاری به شکلی که نظامی آن را به‌کار برده معمول بوده است، به‌خوبی روشن نیست. به هر روی، اگر کبک شکستن را همان کعک شکستن به معنای نان شکستن (طعام‌خوردن و قبول دعوت‌کردن) بدانیم، البته دستمان در تأویل این سه بیت نظامی بسته نخواهد ماند. اما اگر واژهٔ کعک را با توجه به دو معنای دیگر آن در نظر آوریم، در ترکیب آن با مصدر «شکستن» دو معنا حاصل خواهد شد:

۱) کعک (مردمک چشم) شکستن ۲) کعک (قلعه) شکستن که برای تبیین معنای هر سه بیت شاهد دستمان بازتر است، بدین‌معنی که مثلاً اگر «کعک» را با درنظرگرفتن معنای «مردمک چشم» و با استفاده از مقولهٔ مجاز لفظی و به اعتبار علاقهٔ جزء و کلّ به

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

معنای مطلق «چشم» بدانیم، در آن صورت ترکیب «کعک شکستن» برابر با «چشم شکستن» خواهد بود که در فرهنگ‌ها مرادف «چشم‌سپیدشدن» به‌کار رفته و از جملهٔ معانی آن «بی‌حیا و گستاخ‌شدن» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل چشم). با توجه به این مطلب شاید بتوان همان معنایی را که شارحان نخستین بیت شاهد در این نوشتار برای کبک بشکستن نوشته‌اند (عشوه‌کردن، نازکردن، پی‌گم‌کردن) پذیرفت.

اما اگر بخواهیم ترکیب «کعک شکستن» را در معنای «قلعه شکستن» مورد توجه قرار دهیم، در این حالت به نظر می‌رسد باید آن را کنایه از انجام‌دادن کاری بزرگ و دشوار دانست، درست مانند عبارت «شاخ غول را شکستن» که در فرهنگ‌ها به همین معنی به کار رفته است (نجفی، ۱۳۷۸: ذیل شاخ). حال با نظر به این معنا شاید بتوان در ابیات دوم و سوم شاهد در این نوشتار، که یکی دربارهٔ اسکندر است و دیگری دربارهٔ دارا، چنین نتیجه گرفت که هریک از این شخصیت‌های داستانی، باوجود هراسی که از رقیب خود دارند، خویش را پیروز میدان می‌دانند یا دست‌کم تظاهر به پیروزشدن می‌کنند. بنابراین، اگر بپذیریم که ممکن است کبک شکستن شکل دگرگون‌شدهٔ کعک شکستن در معنای انجام‌دادن کاری بزرگ و شگرف باشد، بدیهی است که حاصل آن به‌منزلهٔ کسب پیروزی است.

طرح فرضیه‌هایی از این دست، هرچند در بحثی علمی امری غریب به‌نظر نمی‌رسد، به هرحال به صرف اینکه بر حدس و گمان استوار است همواره جای درنگ و تأمّل دارد. بنابراین بهتر آن است که با نظر به تقابل کبک با پرندگان شکاری و حاصل این برخورد که به‌طور قطع مغلوب‌گشتن و شکست کبک را در پی خواهد داشت، بار دیگر این ترکیب را مورد بررسی قرار دهیم. چنان‌که در تعریف کنایه گفته شد، یک عبارت کنایی در واقع دارای دو معنای نزدیک و دور است که مراد گوینده معنای دور آن است. ظاهر این تعبیر که روشن است: شکستن یا از پا درآوردن و کشتن کبک. اما وقتی که دربارهٔ شیرین، اسکندر و دارا به‌کار گرفته می‌شود، بی‌تردید معنای کنایی آن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

در نظر است. از این‌رو بهتر است با بیرون آمدن از حصاری که فرهنگ‌نویسان در بیان معانی این عبارت ساخته‌اند به طرح معنایی بپردازیم که با هر سه بیت شاهد سازگار باشد.

با توجه به رفتار تبخترآمیز کبک و خرامش و عشوه‌ها و دلبری‌هایی که در مسمای اسم کبک جمع شده است کبک شکستن را به معنی حالت انفعال و اثرپذیری در نظر می‌آوریم.

با نظر به ویژگی‌هایی که برای کبک برشمردیم و از طرف دیگر با تأمل در معنای شکستن که در عین حال بیانگر شکست عاطفی و روحی هم هست، اگر انفعال همراه با تحقیر و ازمیان‌رفتن منش فرد را برای کبک‌شکستن بپذیریم، که در آن صورت این معنا هم قابل انطباق بر هر سه بیت شاهد تواند بود، چنان‌که در یک جا خسرو به شیرین می‌گوید که تحمیل رفتار تحقیرآمیز تو بر من سودی ندارد و در جای دیگر اسکندر پس از مغلوب‌شدن کبک پیروز به دست عقاب ـ که آن را به نام خود فال‌زده بود ـ خودش را گویی حقارت‌زده یافت و این امر سبب خشم و بی‌تابی او شد و در آنجا هم که از شکسته‌دل‌آمدن دارا به میدان سخن می‌گوید، کبک‌شکستن چه بسا تداعی‌کنندهٔ پذیرش حقارت شکست در برابر اسکندر باشد.

مفهوم "تظاهرکردن به پیروزی و خود را دربرابر حریف نباختن" نیز در هر سه موردی که نظامی این تعبیر را به‌کار برده به‌گونه‌ای قابل پذیرش و اقناع‌کننده تواند بود.

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه دربارهٔ ترکیب "کبک شکستن" در جایی بحثی نشده و در همهٔ فرهنگ‌ها تنها معنای واحدی را برای آن ذکر کرده‌اند، در این نوشتار بر آن شدیم تا از یک سو به بیان و بررسی فرضیه‌هایی دربارهٔ ساختار این ترکیب بپردازیم و از سوی دیگر تأملی در مورد معنای آن داشته باشیم. طرح این فرضیه‌ها، بی‌آنکه بخواهیم دربارهٔ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

میزان نزدیک‌بودن آن‌ها با واقعیت ادعایی کرده باشیم، می‌تواند دریچه‌ای باشد برای تحقیق در مقوله‌هایی از این دست.

در زمینهٔ معنای این ترکیب گفتنی است معنای مندرج در فرهنگ‌ها همه‌جا نمی‌تواند با مقصود شاعر سازگاری داشته باشد. با درنگ در ابیات شاهد می‌توان معنی "حالت انفعال و متأثر گشتن" و "پذیرش همراه با تحقیر چیزی" و نیز "تظاهرکردن به پیروزی و خود را نباختن" را برای آن در نظر گرفت که ظاهراً تناسب بیشتری با آنچه موردنظر شاعر بوده خواهد داشت.

پی‌نوشت

۱. در تعریف کنایه نوشته‌اند: واژهٔ «کنایی» منسوب به «کنایه» است و کنایه در لغت به معنای «پوشیده سخن‌گفتن است چنان‌که معنای آن صریح نباشد اما فرهنگ‌نویسان غالباً آن را در مورد مجاز (هر کلمه‌ای که در غیر معنی اصلی به‌کار رود) به‌طور عموم به‌کار برند» (معین، ۱۳۶۲: ذیل کنایه). کنایه در زبان علمای بلاغت یکی از مقوله‌های چهارگانهٔ علم بیان (تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز) است. وقتی دانشمندان علم بلاغت از کنایه سخن می‌گویند عموماً آن را سخنی می‌دانند که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به‌کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد؛ چنان‌که بگویند «پخته‌خوار»، به معنی مردم تنبلی که از دسترنج آمادهٔ دیگران استفاده می‌کنند» (همایی، ۱۳۶۱: ۲۵۵/۲). کنایه، همچنان‌که در دیگر مقوله‌های تشبیه و استعاره و مجاز به چشم می‌خورد، برای خود تقسیم‌بندی جداگانه‌ای دارد و شامل انواع و اقسامی است که پرداختن به آن از حوصلهٔ این نوشتار بیرون است (برای آشنایی با اقسام کنایه ر. ک رجایی، ۱۳۵۹: ۳۲۴-۳۳۴).

۲. از جمله ترکیب‌های تازهٔ کنایی در آثار نظامی می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: پرده زنبوری کنایه از آسمان (مخزن‌الاسرار، ۱۰۶) روضه ترکیب کنایه از جسم (مخزن‌الاسرار، ٤)، خروس آتشین‌تاج کنایه از صراحی شراب (خسرو و شیرین، ۹۷)، سینه‌کردن کنایه از فخر کردن (مخزن‌الاسرار، ٤٤). نمونه‌های زیبای ترکیب‌های تشبیهی و استعاری بدین قرار است: شیر مهربانی، باغ دلنوازی، پیراهن صابری، گل مهر و صحرای اندوه در *لیلی و مجنون* (۵۹، ٦۰، ٦۸، ۷۸ و ۱۳۸)، ناف عزلت و بوی شفقت در *خسرو و شیرین* (۲٤ و ۳۳۰) و مشام بخت و توبه عشق در *لیلی و مجنون* (۳۱ و ۱۵٦).

۳. بهار از این حرف که بر سر فعل‌ها درمی‌آمده است به حرف تأکید تعبیر می‌کند و به رد سخن کسانی می‌پردازد که آن را حرف زینت گفته‌اند (بهار، ۱۳۷٦: ۳۳۳/۱).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

٤. فرخی در این مورد می‌گوید:

وقت آن شد که به دست آید طاووس و تذرو — تا شود بر سر شخ کبک دری شعرسرای

(فرخی، ۱۳۸۸: ۳٦٦)

منوچهری هم از بانگ کبک این‌گونه یاد می‌کند:

کبک ناقوس‌زن و شارک سنتورزن است — فاختـه نـای‌زن و بـط شـده طنبورزنـا

(منوچهری، ۱۳٦۳: ۱)

۵. از جمله ابیاتی که در این موضوع در آثار نظامی به چشم می‌خورد این‌هاست:

خندهٔ طوطی لب شکر شکست — قهقهـهٔ پـر دهـن کبـک بـست

(مخزن‌الاسرار، ۱۵۹)

نای قمـری بـه نالـهٔ سـحری — خنـده بـرده ز کـام کبـک دری

(هفت‌پیکر، ۳۲۹)

شـده بلبلـه بلبـل انجمـن — چـو کبـک دری قهقهـه در دهـن

(شرفنامه، ۳۰۲)

٦. خاقانی در جایی به لب خونین کبک اشاره می‌کند:

با لب خونین چون کبک شدی و چو تذرو — چشم خونین ز تو بر سان پدر باد پدر

(خاقانی، ۱۳۵۷: ٦۲۸)

و در بیتی دیگر از مهر کبک می‌گوید:

کبک مهرم کز قفس بیرون شوم — هم قفس را آشیان خواهم گزید

(همان: ۱٦۹)

مجیرالدین نیز به خرقه‌پوشی کبک اشاره می‌کند:

ماجرا طوطی نکوتر بر زبان راند ز کبک — گرچه دائم کبک در خرقه‌ست و طوطی در قبا

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ٦)

و از اوست دربارهٔ فاسق‌بودن کبک:

مبین به کبک که او فاسقی است در خرقه — نگر به مور که او مؤمنی است با زنّار

(همان: ۱۰۵)

۷. در این‌باره رک: *فرهنگ نفیسی*، علی‌اکبر نفیسی؛ *فرهنگ‌نامهٔ کنایه*، منصور میرزانیا؛ *فرهنگ بزرگ سخن*، حسن انوری؛ *فرهنگ فارسی*، محمد معین؛ *لغت‌نامه*، علی‌اکبر دهخدا.

۸. مرحوم حسن وحید دستگردی در توضیح این بیت نوشته است:

کبک شکستن کنایه از راز پنهان‌داشتن است، یعنی چون عقاب کبک دری را شکست اسکندر هلاک خود را از آن پیش‌بینی کرد ولی به خود تاب و صبر داده و راز دل را پنهان داشت (نظامی، ۱۳٦۳ج: حاشیه ۱٤۳).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

۹. در شرح این بیت وحید دستگردی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۳۲ *شرفنامه* نوشته است: دارا دل‌شکسته و ترسان به میدان آمد اما راز دل و ترس خود را از اسکندر، که چون بازجرّه بود، در پوشانید.

۱۰. با جستجو در بسیاری آثار (از طریق نرم‌افزار درج۳ و هم از طریق مراجعهٔ مستقیم به کتاب‌ها) جز همین سه مورد که در آثار نظامی به‌کار رفته دیده نشد.

منابع

انوری، حسن (۱۳۸۱) *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.

برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳٦۱) *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.

بهار، محمدتقی (۱۳۷٦) *سبک‌شناسی*. چاپ نهم. تهران: مجید.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجّار (۱۳۵۷) *دیوان اشعار*. به کوشش ضیاءالدین سجادی. چاپ دوم. تهران: زوّار.

خانلری، پرویز ناتل (۱۳٦۹) *تاریخ زبان فارسی*. چاپ چهارم. تهران: نو.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳٦۳) *امثال و حکم*. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.

ـــــــ (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین (۱۳٦۳) *غیاث‌اللغات*. به‌کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.

رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۹) *معالم‌البلاغه*. چاپ سوم. شیراز: دانشگاه شیراز.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳٦۲) *دیوان اشعار*. به سعی و اهتمام مدرّس رضوی. چاپ سوم. تهران: سنایی.

سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین محمد بن علی (۱۳۳۸) *دیوان اشعار*. تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۷) *منطق‌الطیر*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ چهارم. تهران: سخن.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]

فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ (۱۳۸۸) *دیوان اشعار*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ هشتم. تهران: زوّار.

مجیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸) *دیوان اشعار*. تصحیح محمد آبادی. تبریز. دانشگاه تبریز.

مسعود سعد (۱۳۸٤) *دیوان اشعار*. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.

مشکور، محمدجواد (۱۳٤۹) *دستورنامه*. تهران: شرق.

معزّی، ابوعبدالله محمد بن عبدالملک (۱۳٦۲) *دیوان اشعار*. با مقدمه و تصحیح ناصر هیری. تهران: مرزبان.

معین، محمد (۱۳٦۲) *فرهنگ فارسی*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص (۱۳٦۳) *دیوان اشعار*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ پنجم. تهران: زوّار.

میرزانیا، منصور (۱۳۷۸) *فرهنگ کنایه*. تهران: امیرکبیر.

نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۲۱-۱۳۲٤) *فرهنگ نفیسی*. تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) *فرهنگ فارسی عامیانه*. تهران: نیلوفر.

نظامی گنجه‌ای، ابومحمد الیاس بن یوسف (۱۳٦۳ الف) *مخزن‌الاسرار*. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

ـــــــ (۱۳٦۳ب) *خسرو و شیرین*. تصحیح حسن وحیددستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

ـــــــ (۱۳٦۳ج) *هفت پیکر*. تصحیح حسن وحیددستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

ـــــــ (۱۳٦۳د) *شرفنامه*. تصحیح حسن وحیددستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.

همایی، جلال‌الدین (۱۳٦۱) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ دوم. تهران: توس.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1391.20.73.6.4]